



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۰

تا چند تو پس روی به پیش آ
در کفر مرو به سوی کیش آ

در نیش تو نوش بین به نیش آ
آخر تو به اصل اصل خویش آ

هر چند به صورت از زمینی
پس رشته گوهر یقینی

بر مخزن نور حق امینی
آخر تو به اصل اصل خویش آ

خود را چو به بیخودی ببستی
می‌دانک تو از خودی برستی

وز بند هزار دام جستی
آخر تو به اصل اصل خویش آ

از پشت خلیفه‌ای بزادی
چشمی به جهان دون گشادی

آوه که بدین قدر تو شادی
آخر تو به اصل اصل خویش آ

هر چند طلسم این جهانی
در باطن خویشتن تو کانی

بگشای دو دیده نهانی
آخر تو به اصل اصل خویش آ

چون زاده پرتو جلالی
وز طالع سعد نیک فالی

از هر عدمی تو چند نالی
آخر تو به اصل اصل خویش آ

لعلی به میان سنگ خارا
تا چند غلط دهی تو ما را

در چشم تو ظاهرست یارا
آخر تو به اصل اصل خویش آ

چون از بر یار سرکش آیی
سرمست و لطیف و دلکش آیی

با چشم خوش و پراتش آیی
آخر تو به اصل اصل خویش آ

در پیش تو داشت جام باقی
شمس تبریز شاه و ساقی

سبحان الله زهی رواقی
آخر تو به اصل اصل خویش آ